

جیرانگ

دمیدن در آتش تجزیه طلبی

بررسی کارنامه حزب توده نشان می‌دهد این حزب تلاش بسیاری در راستای تحریک اقوام ایرانی برای جدایی از ایران انجام می‌داد

گفت‌وگو با رضا مختاری اصفهانی

نفرت مردم و نخبگان

از جدایی طلبان



دشمن ملکت

مروری بر شکست توطئه‌های برنامه‌ریزی شده برای تجزیه ایران

صفحه ۷

ایران، بن بست تجزیه طلبان

محمد رضا میرزایی: اوژن اوبن،

کارگزار سفارت فرانسه در ایران، از مشاهدات و مطالعات خود در میان ایرانیان در دوره مشروطه، این چنین گزارش داده است: «وحدت ملی در این کشور کامل و بدون کم و کاست است. عرب‌های خوزستان، همان‌طور که شیعیان معتقد و متعصبی هستند، در عین حال، همانند ترک‌زبانان آذربایجان یا فارسی‌گویان اصفهان همگی ایرانیان خالص و علاقه‌مند به این آب‌و خاک محسوب می‌شوند.»

آوردن گزاره‌ای از کارگزار سفارت فرانسه در دوره مشروطه نه از جهت صحت‌گذاشتن بر یک امر بدیهی آورده شده، بلکه تنها تلنگری است به آنانی که با تحریک برخی نفوذی‌ها در ورزشگاه کشور خود شعار ضد میهنی و قوم‌ستیزانه سر می‌دهند و فراموش کرده‌اند که تعریف ایران خارج از دایره قوم ترک و فارس و عرب و کرد و لر نیست. ایران کشوری چندفرهنگی است و تنوع قومی و زبانی یکی از ویژگی‌های شاخص آن است. علی‌رغم مزیت‌های فراوانی که حاصل این تنوع است، تحریکات جهانی آن را تبدیل به نوعی معضل به‌ویژه در منطقه خاورمیانه کرده است. در واقع مسئله تنوع و تکثر قومی و مذهبی کشور زمانی که با اهداف استعماری بیگانگان همراه می‌شود به منبعی برای تهدید امنیت ملی کشور تبدیل می‌گردد. ورود عوامل بیگانه به ساخت سیاسی کشور با ابزار ناهمگونی اقوام و اقلیت‌های قومی و مذهبی به سادگی انجام می‌شود.

در تاریخ معاصر ایران نمونه‌هایی از رد پای حضور فتنه‌انگیزانه بیگانگان را در آشوب‌های قومی نظیر بحران آذربایجان، کردستان، غائله شیخ خزعل و... به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد. اما باید اذعان داشت دشمنان ایران هر که باشند، از داخلی یا خارجی، از سیاسیون یا روشنفکران، از فقر مطالعه تاریخ این سرزمین رنج می‌برند و نمی‌خواهند حقیقت تاریخ را به یاد بیاورند؛ و بدون خوانش در تنوع قومی و مذهبی، رنج‌های مردم مرزنشین (به‌زعم آنان جدایی‌طلب) در دفاع از ایران را نادیده انگاشته و با همان رویکرد سنتی، رنگین‌کمان و موزاییک اقوام و مذاهب در کشور، شعار جدایی‌طلبی سر می‌دهند.

اگرچه در این بین نباید به برخی تنگناها و محرومیت‌های معیشتی که می‌تواند منجر به نارضایتی‌های برخی اقوام شود بی‌توجه بود، اما باید دقت داشت که نارضایتی اقوام را نباید با جدایی‌طلبی اشتباه گرفت. نباید به شعار چند فرصت‌طلب در برخی امکان‌ها یا رسانه‌ها و فقهی نهاد، البته نباید به‌سادگی هم از آن گذر کرد.

سیاست‌های متخذه از سوی دولت‌ها تأثیر غیرقابل‌انکاری بر مدیریت چالش‌های قومی و تضمین امنیت ملی دارند، چراکه خطر سرایت این دست‌شعارها به کوچه و خیابان ممکن است ابتکار عمل را از دستان ما برباید؛ اگرچه به همت غیرت اقوام ایرانی و حس وطن‌دوستی آن‌ها، ایران تبدیل شده است به بن‌بست تجزیه‌طلبان که راه عبوری برایشان یافت نمی‌شود. ▲

آبشخور سیاست‌های جدایی‌طلبانه

نگاهی به سیاست‌های عملی و نظری دیروز و امروز غرب برای تجزیه ایران و خاورمیانه

فاطمه احمدی: تلاش دولت‌ها

تجزیه، سیاست دائمی استعمار بوده است. قطعه‌قطعه کردن کشورها و تبدیل مستعمرات گوناگون به مجموعه‌های مختلف قومی یکی از اصلی‌ترین سیاست‌های امپراتوری بریتانیا و شوروی در طول تاریخ بود. با گذشت سال‌های متمادی از این سیاست، نه تنها این راهبرد تغییر نکرده، بلکه آمریکا نیز به آن افزوده شده است. واکاوی سیاست دولت‌های غربی و بازیگران منطقه به‌خوبی گواه این امر است که دوباره تجزیه خاورمیانه در دستور کار آن‌ها قرار گرفته است.

نگاهی به نقشه ایران از دوره قاجار نشان می‌دهد استعمار در جداسازی شهرهای ایران اهتمام بسیار از خود نشان داده بود. این جداسازی‌ها که از دوره قاجار به دنبال قراردادهای گلستان و ترکمانچای و عهدنامه پاریس که از سوی روسیه و انگلیس بر ایران تحمیل شد، تا دوره پهلوی با جداسازی بحرین نیز ادامه داشت. تلاش این قدرت‌ها در جداسازی آذربایجان با تشکیل حزب دموکرات آذربایجان و حکومت مهاباد برای جدا کردن کردستان از ایران نیز بر کسی پوشیده نیست؛ اما برای بررسی این موضوع در خاورمیانه باید به سال‌های پس از جنگ جهانی اول بازگردیم. نقطه آغاز اجرایی شدن تجزیه جهان اسلام توسط استعمار غرب در عصر معاصر را می‌توان سال‌های پس از جنگ جهانی اول در نظر گرفت. پس از جنگ جهانی اول با نقشه‌های استعمار غرب، امپراتوری عثمانی تجزیه شد تا جغرافیای تازه جهان اسلام شکل گیرد. از تجزیه امپراتوری عثمانی اکثر کشورهای امروزی جهان اسلام از جمله عربستان سعودی، سوریه، لبنان، کویت، عراق و... ایجاد شدند و کشورهای غربی بر هر یک از این کشورها سلطه پیدا کردند.

برای مثال، فرانسه بر سوریه و لبنان، انگلستان بر عراق و کویت سلطه پیدا کردند و به‌طور کلی غرب ختم‌شده این کشورها را تعیین می‌کرد. این کشورها به‌گونه‌ای ایجاد شدند که هم به لحاظ ساختار جمعیتی و هم به لحاظ سیاسی و جغرافیایی با مشکلات زیادی مواجه هستند. به‌عبارت دیگر، ساخت این کشورها توسط استعمار به‌گونه‌ای بود که زمینه بروز تنش‌های درونی و تنش میان کشورها فراهم باشد. بعد از جنگ جهانی دوم هم این سناریو ادامه یافت. جدایی بحرین از ایران و استقلال قطر و امارات متحده عربی نیز از بریتانیا در ادامه همان سیاست بود، با این تفاوت که این بار آمریکا هم وارد بازی قدرت در خاورمیانه شد و تلاش کرد طرح خاورمیانه جدید را در این منطقه اجرا کند. این فرایند در سال ۲۰۰۳ و با حمله آمریکا به عراق آغاز شد. از آن سال به بعد، عراق به‌عنوان یک دولت متمرکز از بین رفته و دچار بی‌ثباتی و جنگ داخلی و مناطق کردنشین این کشور بسیار به یک کشور مستقل نزدیک شده است. همچنین پیشنهادهای متنوعی برای تجزیه عراق به سه بخش بر مبنای تفاوت‌های قومی و مذهبی ارائه شده است. نمونه اخیر تلاش خارجی برای تأثیرگذاری بر کردهای عراق و سوریه نیز نشان‌دهنده همین رویکرد عصر استعمار است.

تلاش آکادمیسین‌ها

سیاست دولت‌های استعماری جهت تجزیه کشورهای خاورمیانه بدون تئوری‌ها و تحلیل‌های نظریه‌پردازان آن‌ها امکان اجرایی شدن ندارد. در سال‌های اخیر مشهورترین تئوری که در این حوزه طرح شد دکترین لویس است. دکترین لویس طرحی از سوی برنارد لویس، خاورشناس شهیر انگلیسی-آمریکایی است که موضوع برخورد تمدن‌ها و تجزیه ایران و کشورهای دیگر خاورمیانه را طرح کرده است. لویس در خانواده‌ای یهودی در شهر استوک نیویورک لندن به دنیا آمد. او در سال ۱۹۳۹ از دانشکده مطالعات شرق‌شناسی دانشگاه لندن مدرک دکترا در

رشته تاریخ اسلام را دریافت کرد.

برنارد لویس برای اولین بار در نشست سال ۱۹۷۹ اعضای بیلدربرگ در اتریش در مورد طرح خود سخن گفت. او طرح خود را که شامل تجزیه کشورهای خاورمیانه از جمله ایران به کشورهای کوچک قابل مدیریت بود، برای سران اقتصادی و سیاسی شرکت‌کننده در بیلدربرگ ارائه داد. در این طرح کشورهای خاورمیانه بر اساس بنیان‌های زبانی، نژادی و منطقه‌ای تکه‌پاره می‌شوند. بر اساس این طرح، انگلیس باید از شورش‌های قومی اقلیت‌هایی مانند دروزی‌ها در لبنان، بلوچ‌ها، ترک‌ها و کردها در ایران، علوی‌ها در سوریه، عیسویان در اتیوپی، فرقه‌های مذهبی در سودان، قبایل عرب در کشورهای مختلف عربی، کردها در ترکیه و... حمایت کند. هدف این طرح تکه‌تکه کردن خاورمیانه و تبدیل آن به موزائیکی از کشورهای کوچک و ضعیف در حال رقابت با یکدیگر است تا از این طریق قدرت جمهوری‌ها و پادشاهی‌های فعلی تضعیف شود.

سخنرانی او که بعدها به‌صورت مقاله‌ای در ماهنامه آتلانتیک به چاپ رسید، تبدیل به بیانیه سیاسی او برای سه دهه بعدی عمرش در تفکر و عمل سیاسی شد. این تاریخ‌نگار در آن مقاله اعلام کرد مشکل جهان غرب بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جهان اسلام خواهد بود. لویس اصطلاح «برخورد تمدن‌ها» را -که بعدها ساموئل هانتینگتون مشهورش کرد- در همین مقاله «ریشه‌های خشم مسلمانان» وضع کرد. لویس تحت تأثیر ذهنیت جنگ سرد بدین نتیجه رسیده بود که در نبود دشمنی مانند اتحاد جماهیر شوروی، تنها دشمن بالقوه جهان غرب و دنیای پیشرفته، مسلمانان متعصب خواهند بود. او اصرار داشت عقب‌ماندگی خاورمیانه نه بر اثر استعمار بلکه زاینده جهل و تعصب مردمان عرب است. لویس در دهه ۹۰ و سال‌های پس از آغاز قرن بیست‌ویکم روابط صمیمانه‌ای با اهالی قدرت در ایالات متحده برقرار کرد و همواره بر سخت‌گیری و فشار بر ملل خاورمیانه برای اصلاح امور تأکید می‌کرد. دیدگاه‌های او سیاست‌ها و ایدئولوژی و چارچوب فکری نخبگان حاکم در غرب در قبال منطقه را ایجاد کرد، زیرا دائماً دخالت در امور کشورهای منطقه را تجویز می‌کرد.

سال‌ها بعد در ۱۸ ژانویه ۱۹۹۹، وی در سخنرانی "Iran in History" (ایران در تاریخ) که در مرکز موشه دایان دانشگاه تل‌آویو ایراد کرد، نقش ایران در تاریخ و تأثیر آن بر تمدن جهان را به‌اختصار مورد بحث قرار داد. لویس در این سخنرانی خاطرنشان می‌کند: «در دوهزار سال گذشته هیچ کشورگشا یا نیروی خارجی‌ای نتوانسته است بر زبان و فرهنگ ایرانی اثرات بنیادی بگذارد؛ که این یکی از نشانه‌های فرهنگ برتر است و فرهنگ برتر همیشه بر فروتر چیرگی یافته است.» وی نتیجه می‌گیرد که تنها راه رویارویی با چنین فرهنگی نابود ساختن آن است و پیشنهاد می‌کند که ایران را به قطعات قومی گوناگون بشکنند و میان کشورهای نوپا تقسیم کنند (پروژه‌های کردستان بزرگ، پشتونستان بزرگ و آذربایجان بزرگ).

بر اساس طرح لویس، از سویی باید توسط اقدامات تبلیغی و رسانه‌ای به تحریک اقوام پرداخت و از سوی دیگر با جلوگیری از ایجاد فضای گفت‌وگو بین حکومت‌ها و اقوام و ممانعت از به‌رسمیت شناخته شدن حقوق عادی و بین‌المللی اقوام توسط دولت‌های منطقه تنش را تا جایی افزایش داد که برای یک طرف غیر از استقلال خواهی و دست بردن به سلاح و برای طرف دیگر غیر از سرکوب و زندان راهی متصور نباشد. در این دکترین با تجزیه کشورهای ایران، عراق، سوریه، ترکیه و عربستان سعودی، خاورمیانه جدید متشکل از کشورهای خواهد بود که دیگر توان تبدیل شدن به تهدید برای امنیت ملی و منافع منطقه‌ای آمریکا را نخواهند داشت و به موازنه یکدیگر مشغول خواهند بود؛ همه آنچه که در این سال‌ها در همه این مناطق مذکور جز ایران شاهد آن هستیم. ▲



دمیدن در آتش تجزیه طلبی

بررسی کارنامه حزب توده نشان می‌دهد این حزب تلاش بسیاری در راستای تحریک اقوام ایرانی برای جدایی از ایران انجام می‌داد



اقوام ایران مبتنی بر چندملیتی بودن کشور با تأکید بر لزوم زیست مشترک همه در چارچوب ایران واحد بود که البته مشخص نمی‌کرد با نادیده گرفتن مقدمات وحدت چگونه می‌توان این هدف و نتیجه را تأمین کرد. رویکرد کلی فرقه دموکرات آذربایجان پس از فروپاشی و انتقال کمیته مرکزی به شوروی، تابعی از رویکرد حزب توده بود. فرقه دموکرات در این دوران و تا به امروز به عنوان یک تشکیلات چپ قائل به خودمختاری خلق‌ها بود. محمود پناهیان از چهره‌های شاخص چپ از همین ایده طرف‌داری کرده و می‌نویسد:

در دولت‌هایی که ترکیب آن‌ها کثیرالملله است، مبارزه ملی در آن‌ها به فرم تحصیل خودمختاری جریان داشته و دارد. ملل ترکیب‌کننده این دول با در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان، مسئله ملی را به شکل خودمختاری در داخل چارچوب‌های سیاسی دولت تابعه قرار داده‌اند (پناهیان، ۱۳۵۱: ۲۱).

آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۸): ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، ابراهیم فتحی، تهران: نی. آذری شهرزایی، رضا (۱۳۹۵): پیکار در برلین، دوره روزنامه پیکار نشریه حزب کمونیست ایران، تهران: شیرازه. امیرخسروی، بابک (۱۳۸۷): «درنگ‌هایی در مقوله حق تعیین سرنوشت»، فصلنامه تلاش، سوئیس. پناهیان، محمود (۱۳۵۱): فرهنگ جغرافیایی ملی ترکان ایران زمین، بغداد: بی‌نا. فاوست، لوئیس (۱۳۷۴): ایران و جنگ سرد بحران آذربایجان، کاهه بیات، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران.

با نام «نکاتی از تاریخ حزب توده» معروف شد، یک بار دیگر از همراهی حزب توده با فرقه دموکرات دفاع کرده و دستاوردهای یک‌ساله فرقه و حزب دموکرات کردستان را چشمگیر دانست (کیانوری، ۱۳۵۹: ۱۲). وی در همین سال در جزوه دیگری به نام «حزب توده ایران چگونه می‌اندیشید»، در خصوص اعلام مواضع حزب در مورد مسائل کردستان گفت:

خلق گرد مانند خلق‌های دیگر مایل است اداره امور خود را در چارچوب ایران واحد به دست گیرد، به زبان خود بنویسد و بخواند و فرهنگ خود را تکامل دهد و سرنوشت خود را در محل و در چارچوب سیاست عمومی کشور که مجموعه خلق‌های ایران از راه دموکراتیک آن انتخاب خواهند کرد، به دست گیرد. این خواست عادلانه است و حزب توده از نخستین روز تأسیس آن را شعار خود قرار داده است (کیانوری، ۱۳۵۸: ۸۳).

کیانوری مشخصاً ایران را کشوری چندملیتی می‌داند و شرایط کشور را از لحاظ جمعیتی با عثمانی و روسیه تزاری مقایسه می‌کند و می‌گوید: در ایران مسئله آذربایجان و مسئله کردستان پدیده جالبی بود. این درست است که ثروتمندان آذربایجان جزو طبقه حاکم درجه اول ایران بودند و اکثر نخست‌وزیران پس از مشروطیت آذری بودند و قسمت تعیین‌کننده و قابل ملاحظه‌ای از بازار ایران در دست آذری‌ها بود، یعنی سرمایه‌داران و مالکین آذربایجان در حاکمیت ایران نه تنها در ردیف فارس‌ها بودند بلکه در بسیاری موارد از فارس‌ها قوی‌تر و جلوتر هم بودند، ولی به خلق آذربایجان خیلی توهین شده بود (کیانوری، ۱۳۷۲: ۱۱۲). در مجموع، موضع‌گیری حزب توده در خصوص

لوئیس فاوست در اثر «ایران و جنگ سرد» در خصوص تغییر نگاه حزب توده به فرقه دموکرات می‌نویسد: «برنامه اولیه حزب توده به لحاظ دیدگاه ملی بود، از نظر خواسته‌هایش نیز اساسی معتدل داشت... این فشار شوروی بود که حزب توده را به ارزیابی مجدد موضعش در قبال مسائل منطقه واداشت» (فاوست، ۱۳۷۴: ۷۶).

مطبوعات توده‌ای نیز سیاست یک بام و دو هوا را دنبال می‌کردند؛ در عین حال که خود را ملزم به دفاع از فرقه دموکرات در مواجهه با سایر مطبوعات و احزاب مرکز می‌دانستند، اما سعی داشتند که مسئولیت اظهارات فرقه را به گردن بگیرند (این نگاه تا سال ۱۳۳۹ ادامه داشت). در این مقطع حزب توده و فرقه دموکرات به دستور مسکو و تحت عنوان اتحاد احزاب طبقه کارگر در هر کشور ادغام شدند:

تنها در سال ۱۳۳۹/۱۹۶۰ بود که حزب توده به تأسی از اقدامی که اتحاد شوروی چند سال پیش آغاز کرده بود، بالاخره بی‌توجهی خویش به مسئله ملی را اذعان داشت و فرقه رسماً در تشکیلات حزب توده ادغام شد. در پی این وحدت، نمایندگان هر دو تشکیلات در مورد اتخاذ یک برنامه مشترک به توافق رسیدند. در این برنامه حزب توده پذیرفت که به‌رغم تاریخ مشترک خلق‌های ایرانی، ایران یک کشور کثیرالملله است (فاوست، ۱۳۷۴: ۷۹).

در این دوره شاهد ظهور نظریات لنینی در خصوص اقوام ایرانی در ادبیات حزب توده هستیم که نقطه اوج آن را می‌توان پس از انقلاب اسلامی به‌ویژه در سال ۱۳۵۸ ملاحظه کرد. این سال‌ها که نقطه تلاقی تئوری و پراتیک سیاسی بود گویی حزب تمام تلاش خود را جهت کاربست آنچه قبلاً از آن غفلت داشته مصروف می‌داشت.

مسئله ملی در مرام‌نامه و برنامه حزب توده در سال ۱۳۴۹ کاملاً مشهود شد. در صفحات ۷-۸ این برنامه به صورت واضح گفته می‌شود که «ایران دولتی است متشکل از ملیت‌های متعدد» و «باید هر نوع ستم ملی از میان برود». روش‌های حزب نیز برای رفع این مسئله نخست شناسایی حق خودگردانی ملی و سپس «اعطای حقوق اجتماعی، آموزشی و ملی کامل به همه اقلیت‌های ملی ایران بود» (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۴۷۲). کیانوری بعدها در اواخر ۱۳۵۸ در مصاحبه‌هایی که

سالار سیف‌الدینی: حزب توده به‌عنوان اولین سازمان مهم چپ تأثیر بسزایی در توسعه و بسط بحث قومی در ایران داشت. پایه‌گذاران این حزب در اوایل ۱۳۲۰ رویکرد کاملاً متفاوتی با دهه‌های بعدی داشتند. خاطرات کسانی چون نصرت‌الله جهانشاه‌لو و عنایت‌الله رضا از تقی ارانی و حتی مقاله ارانی در خصوص وحدت زبانی ایران این نظر را تقویت می‌کند.

همچنین در برنامه‌های حزب توده تا پایان دهه ۱۳۲۰ نشانه‌چندانی از ادعای ستم‌دیدگی قومی و کثیرالملله بودن ایران مشاهده نمی‌شود. نخستین بار در ۱۳۲۸ جزوه سازمانی «ملت و ملیت» به قلم یکی از اعضای کمیته مرکزی و با نام مستعار «منتظم» منتشر شد و تا سال ۱۳۳۲ به صورت متناوب تجدید چاپ می‌شد. این جزوه با جملاتی از لنین و استالین در خصوص مسئله ملی و خودگردانی آغاز می‌شود (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۵۱۱). و کوششی است برای کاربرد و تعمیم نظریات خارجی در بستر اجتماعی ایران. بابک امیرخسروی از کادرهای سابق این حزب می‌نویسد:

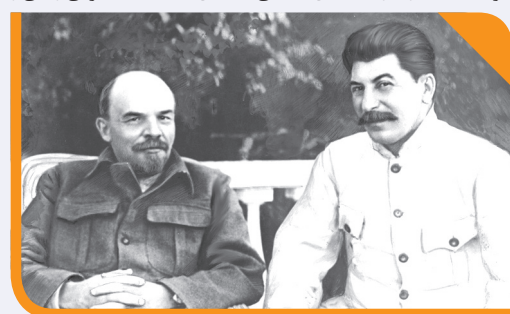
اوایل دهه ۳۰ در مطبوعات و اسناد حزب توده ایران از این خبرها نبود. نه اشاره‌ای به این اصل می‌شد، چون موضوعیتی نداشت و نه از ایران به گونه «کشوری چندملتی» سخن می‌رفت که چنین چیزی واقعیت نداشت. در اوایل دهه ۳۰ پس از اعلام اینکه حزب توده ایران حزب مارکسیست-لنینیست است، این پیرایه‌ها را به خود بست. شاید هم ماجرای فرقه دموکرات بی‌اثر نبوده است! (امیرخسروی، ۱۳۸۷)

بحران آذربایجان در میانه نیمه نخست دهه ۱۳۲۰ نقطه عطفی در تاریخ حزب توده به شمار می‌رود؛ طی این دوره رهبری حزب با فشار مسکو خود را وارد یک بحران زودرس کرد. به نظر می‌رسد در این پیچ‌تند هنوز آمادگی و پشتوانه لازم تئوریک در بدنه حزب توده وجود نداشت؛ به همین دلیل است که دودستگی مشهودی در توده‌ای‌ها ظهور کرد. البته در فضای سیاسی آن دوره تفاوتی بین حزب توده و فرقه دموکرات دیده نمی‌شد. روزنامه‌ها و جراید حزبی در مرکز، فرقه دموکرات را به درستی شاخه استانی حزب توده تلقی و هر دو را یک‌سان مورد حمله قرار می‌دادند (بیات، شهرزایی، ۱۳۹۶).

میراث چپ

وارثان لنین و استالین در ایران رویای واگرایی اقوام در چهار گوشه ایران را در سر می‌پروراندند

چپ سیاسی نیز رنگ باخت، اما شماری از فعالان سابق چپ‌گرا خود را در اردوگاه جدیدی به نام قوم‌گرایی متشکل کرده و به فعالیت تشکیلاتی یا فکری پرداختند. آن‌ها بخشی از گفتار و تئوری‌های لنین را در خصوص قومیت مبنای کنشگری جدیدشان از دهه ۱۳۷۰ قرار دادند. در واقع کمونیست‌های سابق یک حوزه نظری-کاربردی (که از لنینیسم به عاریت گرفته شده بود) را به فضای ذهنی جدیدی که به ناحیه‌گرایی زبانی و



خاستگاه نظری فهم ما از موضوع تنوع فرهنگی در ایران، مقدمه‌های سرنوشت‌ساز در نگاه‌های بعدی به موضوع هویت، سیاست وحدت ملی است. با فروپاشی شوروی و امواج نوین جهانی شدن، یک بار دیگر تب ناحیه‌گرایی به‌ویژه در قالب قومیت شدت گرفت و امواج آن به ایران نیز رسید. شناخت درست آبخش‌های معرفتی این جریان و ریشه‌یابی آن در تاریخ معاصر مقدمه‌های مهم بر تبیین و تحلیل پویای سیاسی جدید مبتنی بر قومیت است.

در تاریخ معاصر، گروهی از سیاستمداران و روشنفکران ایرانی پس از مشروطه که اغلب از چشم‌انداز چپ کمونیستی به جامعه ایران می‌نگریستند، تنوع فرهنگی کشور را به شکل تنوع قومیتی/ملیتی تفسیر کرده و در نهایت به چارچوبی رسیدند که ویژگی‌های زبانی را موجد ملیت و ریشه قومی را منشأ امتیاز و حقوق می‌دانست. این جنس از فهم مسئله، در سال‌های نخست سده حاضر به پیروی از چارچوب‌ها و الگوهای مارکسیستی وارد ایران شده و گفتار بخش مهمی از نخبگان چپ را در دهه‌های ۱۳۴۰-۱۳۶۰ شکل داد. هرچند با افول کمونیسم در دهه ۱۳۷۰ هجری شمسی از یک طرف و شکست برنامه‌های این احزاب،

قومیت‌گرایی معروف شد، انتقال داده و به تدریج در بستری جدید با ایدئولوژی‌های «راست» نیز درآمیختند.

از منظر آن‌ها در این مرحله، مسئله موجود نه قومی بلکه «ملی» است، به‌ویژه آنکه فرمول ساده و کلاسیک «هر ملت، یک دولت» نیز در پی این تبادر به ذهن می‌آید؛ یعنی شناسایی ملیت‌های مختلف در یک قلمرو سرزمینی در نهایت به ظهور دولت‌های جدید خواهد انجامید؛ در نتیجه، پذیرش اولی (کشور چندملیتی) به‌عنوان یک اصل، لزوماً پذیرش دومی را به‌عنوان لازمه حفظ و تأمین حقوق این ملیت‌ها از طریق دولت‌های محلی یا مستقل در پی خواهد داشت.

بخش بزرگی از این سلسله مفهوم‌پردازی‌ها حاصل برداشت مقلدانه و سطحی چپ ایران از آرای لنین و استالین بود و قصد داشت تمام پیچیدگی‌های اجتماعی و تاریخی ایران را با همین مفاهیم حل و فصل کند و به واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی بی‌توجه بماند. آنچه در این دستگاه فکری ثابت است، اصطلاح‌هایی چون ملت تحت ستم، ستم مضاعف، حقوق قومی و غیره است که می‌توانست با نام هر یک از اقوام ایرانی همراه شود، همان‌طور که پیش از آن نام اقلیت‌های روسیه تزاری یا اروپا را در کنار خود داشت. در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ خورشیدی یک جریان عمده قومی ظهور کرد که میراث‌دار فکری لنین و استالین در طرح مسئله قومی محسوب می‌شد، ولی در عمل بر اساس شرایط موجود سیاسی، گردش‌های مختلفی به چپ و راست را تجربه کرد. در هر حال، به نظر می‌رسد که اندیشه‌های چپ سهم مهمی در صورت‌بندی حرکت‌های واگرایانه در چهار گوشه ایران داشت.

گفت‌وگو با رضا مختاری اصفهانی

نفرت مردم و نخبگان از جدایی طلبان

اندیشه چپ و سیاست واکنشی و تمرکزگرای فرهنگی دوره
رضاشاه بذر انگاره‌های جدایی طلبی را در ایران پاشید



ایران می‌پروراندند. جالب اینکه سید حسن مدرس در یکی از نطق‌های خود در مجلس چهارم اشاره می‌کند که کسانی چون میرزا کوچک‌خان با همه حسن نیتی که داشتند، بعضی از خطوط را رعایت نکردند (اشاره‌اش به همین تمامیت ارضی ایران است).

بنابراین به نظر من، در ایران این اندیشه چپ و به وجود آمدن اتحاد جماهیر شوروی بود که مسئله جدایی طلبی را شکل داد. در واقع کشوری که داعیه‌دار انترناسیونالیسم بود، در ایران قوم‌گرایی را با عنوان خلق‌های محروم به وجود آورد. همچنین به وجود آمدن جمهوری مهاباد که توسط قاضی محمد تشکیل شد، در ادامه همان سیاست‌های شوروی بود (البته این‌ها بعد از شهریور ۱۳۲۰ رخ می‌دهد). سیاست‌های فرهنگی که در دوره رضاشاه اعمال می‌شد، این بستر را ایجاد کرد، ولی نباید از افرادی که قوم‌گرایی را دامن می‌زدند غافل شد. جالب‌تر آنکه سید جعفر پیشه‌وری اصلاً آذری نیست، او از مردم طالش بود، ولی به فرموده برادر بزرگ‌تر (شوروی)، آموزش زبان آذری و قوم‌گرایی را تبلیغ می‌کرد. هم او و هم قاضی محمد حمایت شوروی را داشتند. درست است که سیاست‌های تمرکزگرای فرهنگی دوره رضاشاه سیاست‌های غلطی بود، اما دلیل بر این نمی‌شد که برخی افراد بخواهند بر آتش قوم‌گرایی بدمند.

« اقبال گروه‌های مختلف مردمی در قبال این جدایی طلبی‌ها چگونه بود؟

نکته جالب اینجاست که در منطقه آذربایجان نخبگان جامعه هیچ اقبالی نسبت به این سیاست‌های جدایی طلبانه و قوم‌گرایانه نشان نمی‌دهند. مهم‌ترین سندی که در این زمینه در مورد آذربایجان در ارتباط با دوره سلطه فرقه دموکرات آذربایجان وجود دارد، خاطرات آیت‌الله عبدالله مجتهدی است که توسط مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر چاپ شده است. در این یادداشت‌ها که روایت پسینی نیست، می‌بینیم فضای آذربایجان و نخبگان جامعه بر مبنای ایران‌گرایی و مقابله با فرقه دموکرات است. اقبالی اگر وجود دارد، بیشتر در بین طبقات پایین جامعه است. ما در اینجا نوعی جماعت‌وارگی را در میان هواداران تفکر جدایی طلبی می‌بینیم. این نشان می‌دهد که تفکر جدایی طلبی در ایران دارای تفکر و اندیشه نابی نیست و نخبگان با آن همراهی نکردند. جمهوری مهاباد وقتی توسط ارتش شکست خورد،

مرثیه‌سرای کنند. البته نباید از نظر دور داشت بخشی از این سیاست تمرکزگرای فرهنگی واکنشی بود؛ چراکه پس از به وجود آمدن اتحاد جماهیر شوروی یا قبل از آن با به وجود آمدن جمهوری سوسیالیستی آذربایجان که منطقه قفقاز یا اران را به‌عنوان جمهوری آذربایجان نام‌گذاری کردند. این جمهوری سوسیالیستی توسط محمدامین رسول‌زاده به وجود آمد که می‌خواست آذربایجان ایران را هم به این جمهوری ملحق کند. بنابراین، بخشی از این رفتارهایی که در دوره رضاشاه انجام شد، واکنشی به این نگاه و سیاست هم بود. جمهوری سوسیالیستی محمدامین رسول‌زاده توسط بلشویک‌ها از بین رفت، خود او هم مجبور شد به ترکیه برود و زیر سایه آتاتورک زندگی کند، ولی با آن‌ها هم به اختلاف خورد. او در این اندیشه بود که به ایران برگردد، ولی کسانی چون تیمورتاش معتقد بودند این‌ها همان کسانی هستند که سعی می‌کردند اقوام ایرانی را جدا کنند و داعیه‌دار پان‌ترکیسم بودند.

بنابراین، ما باید هر دو طیف را مقصر بدانیم که بذر اندیشه جدایی طلبی را در ایران پاشیدند: هم

سیاست واکنشی و تمرکزگرای فرهنگی دوره دوم سلطنت رضاشاه و هم اندیشه چپ. جالب آنکه کسانی که با اندیشه چپ، قوم‌گرایی را ترویج کردند، از یک طرف شعار انترناسیونالیسم سر می‌دادند، از طرف دیگر، قوم‌گرایی را تشویق و ترویج می‌کردند. اتفاقاتی که بعد از جنگ جهانی اول با به وجود آمدن اتحاد جماهیر شوروی رخ داد، این بود که جنبش‌هایی به وجود آمد که جدایی طلبی را دامن می‌زدند؛ مثلاً

با وجود آنکه میرزا کوچک‌خان فرد میهن‌پرستی بود، ولی افرادی بودند که در سرشان جدایی گیلان را از

فاطمه احمدی: پیوند عمیق جدایی طلبی و قوم‌گرایی سبب می‌شود تا در سیاست‌های اعمال‌شده در حوزه قوم‌گرایی حساس‌تر شویم. ایران که همواره همراه با اقوام مختلف هویت سیاسی-فرهنگی خود را حفظ کرده بود، در دوره پهلوی با سیاست‌هایی مواجه شد که هم‌زمان با گسترش اندیشه چپ و شعار کثیرالمله بودن ایران، نخستین زمره‌های جدایی طلبی را با خود به همراه آوردند. بررسی این سیاست‌ها و رویکردها و راهکار نهایی برای مقابله با هر نوع جدایی طلبی موضوع بحث این هفته قدس با رضا مختاری اصفهانی است. رضا مختاری پژوهشگر تاریخ معاصر است که آثار بسیاری پژوهشی و سندی درباره تاریخ معاصر در کارنامه دارد که از آن بین می‌توان به دو کتاب حکایت حکمت (زندگی و زمانه علی اصغر حکمت شیرازی) و پهلوی اول از کودتا تا سقوط اشاره کرد.

می‌کردند که اقوام را نه اینکه نادیده بگیرند، بلکه کمتر به آن‌ها توجه می‌کردند. کسی مثل حسن تقی‌زاده که خود آذری است، معتقد بود باید جلوی اقوامی را که وارد ایران می‌شوند، بگیریم؛ و نگران این بود که ترکیب جمعیتی ایران به هم بخورد. او در نامه‌ای به تیمورتاش می‌نویسد، من نگران این هستم که آل‌افراسیاب بر آل‌رستم غلبه کنند. بر اساس همین تفکر یکسری مؤسسات برای یک‌دست‌سازی فرهنگی تأسیس شد. مخصوصاً در دوره دوم سلطنت رضاشاه، اعضای جمعیت ایران جوان در حوزه فرهنگ فعال شدند که یک نگاه تمرکزگرای فرهنگی داشتند

و در این تمرکزگرایی فرهنگی، یک‌دستی را ترویج می‌کردند. به طور نمونه، وزارت معارف به ادارات معارف در ایالاتی که اقوام ایرانی غیرفارسی‌زبان داشتند، اعلام کرد نباید نمایشی به زبانی غیرفارسی اجرا شود، جلسات سخنرانی نباید غیر از زبان فارسی ایراد شود، حتی مؤسسه وعظ و خطابه که برای کنترل بر بدنه نهاد روحانیت تشکیل شد، سعی کرد وعظ و منبری‌هایی که فارسی‌زبان هستند به مناطقی مثل آذربایجان و خوزستان اعزام بشوند و این وعظ در مراسم مذهبی محرم و صفر به زبان فارسی

« آبخور بحث جدایی طلبی در ایران از کجاست؟ آیا ظهور ناسیونالیسم قومی بعد از فروپاشی عثمانی عامل آن بود یا هم‌زمان با آن، سیاست ناسیونالیستی رضاشاه و یا گسترش اندیشه چپ و قدرت‌گیری اتحاد جماهیر شوروی؟

به لحاظ تاریخی، ناسیونالیسم غرب و ناسیونالیسم ترک یا تورانی تحت امپراتوری عثمانی شکل گرفت و تا قبل از آن ناسیونالیسمی که در داخل ایران شکل بگیرد که بخواهد نگاه جدایی طلبانه داشته باشد، نداشتیم. حتی در دوره مشروطه به هنگام تدوین قانون اساسی به حدی پیوستگی اقوام مختلف و زبان‌های مختلف به ایرانیّت و زبان فارسی به‌عنوان یک امر مبرهن و مسجلی بود که در این قانون هیچ اشاره‌ای به زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی نشد؛ چون زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی کشور به‌عنوان امری مسجل پذیرفته شده بود. حتی در میان اقوام، عشایر عرب را داشتیم که بین ایران و عثمانی رفت‌وآمد می‌کردند؛ یعنی در فصولی در نواحی عراق که آن زمان تحت امپراتوری عثمانی بود، ییلاق و قشلاق می‌کردند. زمانی که قرار شد تکلیف عشایر عرب مشخص شود که می‌خواهند در داخل ایران و از اتباع ایران باشند یا در خاک عثمانی و از اتباع آنان، قبیله بنی‌کعب اعلام کرد ما رعیتی ایران را بر امیری عثمانی ترجیح می‌دهیم. آن‌ها ایرانی بودن را به‌عنوان یک امر مقدس می‌دانستند. حتی وقتی به ادبیات عامیانه هم رجوع می‌کنیم، می‌بینیم ایرانیّت به‌عنوان محور فرهنگ تمام اقوام ایرانی مطرح بود و در مورد این موضوع هیچ شائبه‌ای وجود نداشت.

اما افراط‌گرایی‌هایی از سوی کسانی که در دوره پهلوی ناسیونالیسم را ترویج می‌کردند، صورت گرفت. برخی از ناسیونالیست‌های ایرانی مخصوصاً در دوره رضاشاه ایرانیّت را به‌گونه‌ای تبیین



افراط‌گرایی‌هایی از سوی کسانی که در دوره پهلوی ناسیونالیسم را ترویج می‌کردند، صورت گرفت. برخی از ناسیونالیست‌های ایرانی مخصوصاً در دوره رضاشاه ایرانیّت را به‌گونه‌ای تبیین می‌کردند که اقوام را نه اینکه نادیده بگیرند، بلکه کمتر به آن‌ها توجه می‌کردند. کسی مثل حسن تقی‌زاده که خود آذری است، معتقد بود باید جلوی اقوامی را که وارد ایران می‌شوند، بگیریم؛ و نگران این بود که ترکیب جمعیتی ایران به هم بخورد. او در نامه‌ای به تیمورتاش می‌نویسد، من نگران این هستم که آل‌افراسیاب بر آل‌رستم غلبه کنند.

احزاب جانشین بعدها همواره بر این نکته تأکید می‌کردند آن‌ها هیچ‌وقت داعیه استقلال و جدایی از ایران را ندارند، چون می‌دانستند با اقبال جامعه مواجه نمی‌شود.

«**وقتی به جدایی‌طلبی‌های قومی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم علی‌رغم زنده بودن این حرکت‌ها، هیچ‌یک از آن‌ها منجر به جدایی خاک سرزمین‌مان نشد؛ اما بالعکس، اگر از دوره قاجار به این طرف نگاه کنیم، این سیاست دولت‌ها بود که منجر به جدایی افغانستان در دوره قاجار و بحرین در دوره پهلوی شد. چه عواملی موجبات این جدایی را فراهم کرد؟ نکته جالب توجه این بود که نه از سوی مردم و نه از سوی جامعه نخبگانی هیچ واکنش جدی نسبت به این مسئله صورت نگرفت. علت را باید در کجا جست‌وجو کنیم؟**

در خصوص افغانستان بعد از کشته شدن نادرشاه، به غیر از هرات و بلخ، ما چندان اعمال حاکمیتی بر آن مناطق نداشتیم. حکومت ایران بیشتر از آنکه با افغان‌ها دچار چالش باشد، این بریتانیا بود که به خاطر مرزهای هندوستان اعمال قدرت می‌کرد. به لحاظ شبیه‌سازی، جدایی افغانستان از ایران را می‌توانیم همانند جدایی منطقه قفقاز از ایران بدانیم. بیشتر تحرکات نیروهای خارجی بود که منجر به این جدایی شد. در خصوص بحرین همین‌طور است. بحرین هم یک سیاستی بود که از دوره قاجار اعمال شده بود و ایران به‌نوعی تنها مالکیت داشت نه حاکمیت. از دوره قاجار حاکم ایالت فارس با ویلیام بروس (نماینده بریتانیا) قراردادی بسته بود و به‌نوعی حاکمیت بحرین به بریتانیا واگذار شده بود، و حضور بریتانیا هم در این مدت در منطقه خلیج فارس روز به روز بیشتر

می‌شد. بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی، بریتانیا تلاش کرد بحرین را هم جزو همان مناطقی قرار دهد که استقلال ظاهری پیدا کند. اعمال قدرت بریتانیا باعث شد ورود ایرانی‌ها به بحرین با مشکل مواجه شود و کم‌کم شیعیان عرب و ایرانیان تجارت و سکونتشان با مشکل مواجه شد.

بنابراین جدایی بحرین را نباید به‌عنوان امری ببینیم که در یک برهه اتفاق افتاد؛ یعنی جدایی‌طلبی از جنس قوم‌گرایی نبود، بلکه روند و پروسه‌ای بود که از دوره قاجار شروع شد و نهایت به فراندومی رسید که البته در مورد آن چون‌وچراهای زیادی وجود دارد. وقتی یک روند طولانی‌مدت می‌شود و حاکمیت بر یک منطقه از بین می‌رود، متأسفانه حساسیت خود را از دست می‌دهد؛ از همین رو، نه جامعه

نخبگانی و روشنفکری ایران و نه توده‌ها واکنشی نشان ندادند، تنها حزب پان‌ایرانیست به رهبری محسن پزشک‌پور در مجلس و از میان انقلابیون هم فقط آیت‌الله سید صادق روحانی مخالفت کرد. مسئله اینجاست که این حساسیت در میان سیاسیون و جامعه نخبگانی وجود نداشت. در دوره رضاشاه، تیمورتاش تلاش داشت مسئله بحرین را با یک مابه‌ازایی حل کند. بنابراین حتی در ذهن نخبگان و کارگزاران ایرانی چون تیمورتاش که حس

ملی داشتند، این مسئله وجود داشت که حاضر بود مالکیت بحرین را با گرفتن جزایری در خلیج فارس رها کند. وقتی چنین تفکری وجود دارد، نشان می‌دهد حساسیت‌ها چندان شدید نیست. این حساسیت‌ها باید از جامعه نخبگانی وارد بطن جامعه شود و به توده‌ها تسری داده شود. البته مذاکرات فراوانی شد، حتی در یادداشت‌های اسدالله علم هم داریم که شاه به‌نوعی در سردرگمی بین سیاست و احساساتش قرار گرفته بود، اما به نتیجه نرسید.

«**با توجه به زنده بودن تحرکات جدایی‌طلبانه در ایران (هرچند قوت آن به‌واسطه قوت حس ملی‌گرایانه زیاد نیست) بهترین راهکار برای مقابله با آن چیست؟**

در هر نظامی باید این مسئله مدنظر قرار بگیرد که بهره‌اعتدالی از همه شاخصه‌های هویت‌ساز مثل ملیت، مذهب و زبان داشته باشیم. اگر این بهره‌اعتدالی وجود داشته باشد، می‌توان در میان آحاد ملت یک هم‌گرایی ایجاد کرد؛ یعنی ما بپذیریم در این سرزمین اقوام با مذاهب مختلف وجود دارند و این هم‌گرایی باید به‌گونه‌ای باشد که وقتی می‌گوییم «زبان فارسی هیچ دلالتی بر قوم خاصی ندارد...»، زبان فارسی به‌عنوان یک شاخصه هویتی است که اقوام مختلف را به هم وصل می‌کند،

نه به‌عنوان یک شاخصه برتری‌طلبانه در مورد یک قوم خاص. در دوره‌های تاریخی ایران همین نگاه به زبان فارسی وجود داشت. در آذربایجان تعلق خاطر به زبان فارسی بیش از ایران مرکزی بود. خاطرات آیت‌الله مجتهدی نشان می‌دهد در بحبوحه سلطه فرقه‌دموکرات، افرادی در منزلشان نشست‌های ادبی در باره شعر و ادبیات فارسی برگزار می‌کردند. مشروطه در آذربایجان احیا می‌شود. بنابراین اگر بهره‌اعتدالی رعایت شود، مشکلی به وجود نمی‌آید. از طرفی باید بدانیم از این شاخصه‌ها چگونه بهره‌اعتدالی ببریم. در دوره رضاشاه هویت مذهبی نادیده گرفته شد. هویت مذهبی در آذربایجان و خوزستان بسیار کارساز بود. این هویت مذهبی بود که در کنار ملیت قرار گرفت و هم‌گرایی ایجاد کرد. باید دقت کنیم همین مذهب شیعی در مناطق سنی‌نشین کارساز نخواهد بود.

بنابراین، اگر هر شاخصه‌ای را در جای خودش به کار ببریم، به جای اینکه دچار واگرایی بشویم، هم‌گرایی ایجاد می‌شود؛ این بهره‌اعتدالی هم از طریق دموکراسی امکان‌پذیر است. اگر این بهره‌اعتدالی از دست برود و جنبه افراطی بگیرد، واگرایی رخ می‌دهد. شعارهای شوونیستی در روز کوروش همان قدر خطرناک است که شعارهای ضد میهنی و وطن‌فروشانه که در ورزشگاه یادگار امام تبریز سر داده می‌شود. هر دو این‌ها می‌توانند به استقلال و تمامیت ارضی ایران صدمه وارد کنند. همچنین کسانی که دارای تریبون‌هایی چون تریبون‌نماینده‌گی مردم هستند، نباید از این تریبون‌ها برای واگرایی و جوسازی استفاده کنند. این افراد باید بدانند علاوه بر نمایندگی مردم منطقه و شهرستان، نماینده تمام ملت ایرانند. ملتی که در سرزمین ایران زندگی می‌کنند، اقوام مختلفی هستند که می‌خواهند در این سرزمین بمانند و با هم زندگی کنند؛ همچنان که هرکس به این سرزمین آمد، خواست ایرانی بشود نه انبرانی. ▲

جالب آنکه کسانی که با اندیشه چپ، قوم‌گرایی را ترویج کردند، از یک طرف شعار انترناسیونالیسم سر می‌دادند، از طرف دیگر، قوم‌گرایی را تشویق و ترویج می‌کردند. اتفاقاتی که بعد از جنگ جهانی اول با به وجود آمدن اتحاد جماهیر شوروی رخ داد، این بود که جنبش‌هایی به وجود آمد که جدایی‌طلبی را دامن می‌زدند؛ مثلاً با وجود آنکه میرزا کوچک‌خان فرد میهن‌پرستی بود، ولی افرادی بودند که در سرشان جدایی‌گیلان را از ایران می‌پروراندند.



حذف استان چهاردهم

شرح بی‌کفایتی دولت پهلوی و سکوت همگانی در مقابل جدایی بحرین از ایران

ملل، ایده همه‌پرسی از مردم بحرین با سه گزینه (۱) رأی به بازگشت به ایران، (۲) رأی به باقی ماندن در تحت الحمایگی انگلستان، (۳) رأی به استقلال بحرین را پذیرفت. در واقع امر همه‌پرسی برگزار نشد و تنها از چهل خانوار ساکن در بحرین آن هم به‌صورت گزینشی نظرسنجی به عمل آمد.

تصویب جدایی بخشی از خاک کشور ایران در مجلسین شوروی ملی و سنا و به رسمیت شناختن بحرین به‌عنوان کشوری مستقل تنها در فاصله یک ساعت رخ داد. از میان نمایندگان تنها چهار نفر با آن مخالفت کردند. هیچ گزارشی از جدیت محمدرضا شاه در مخالفت با این جداسازی وجود ندارد. اگر ایران همان‌طور که حاکمیت خود را بر اروندرود در مقابل عراق با یک تحرک نظامی تثبیت کرد، در مورد بحرین هم دست به چنین تحرکی می‌زد و حتی در منامه قشون پیاده می‌کرد، آیا نمی‌شد تمامیت ارضی کشور حفظ شود؟ جالب توجه آنکه این جدایی هیچ بازتابی در میان احزاب سیاسی، مطبوعات، قوه قضائیه و ستاد بزرگ ارتشستاران نداشت. سکوت این جدایی در شعر و ادبیات در میان شاعران و نویسندگان و حتی روشنفکرانی چون علی شریعتی هم دیده می‌شود. تقریباً هیچ موضع‌گیری در این خصوص صورت نگرفت. جالب‌تر آنکه محمدرضا شاه و اعوان و انصارش برای این خیانت هیچ‌گاه به اندازه فتحعلی‌شاه که در جنگ نابرابر مجبور به واگذاری بخش‌های خاک ایران شد مذمت نمی‌شوند. پاسخ به چرایی این همه سکوت و تلخی بی‌توجهی به عرق ملی در بخش کوتاهی از گزارش اسدالله علم کاملاً هویداست: «سه شنبه ۴۹/۲/۲۲... شورای امنیت به‌اتفاق آرا میل مردم بحرین را به داشتن استقلال کامل (!؟) تصویب کرد، نماینده ایران هم فوری آن را پذیرفت. خنده‌آمیز گرفته بود. گوینده رادیو تهران طوری با غرور این خبر را می‌خواند که گویی بحرین را فتح کرده‌ایم.»

سال ۱۳۰۲، انگلیس در بحرین نمایندگی دائم (فرمانده سرزمینی) ایجاد کرد. لورن، سفیر بریتانیا در ایران، برای متقاعد کردن محمد مصدق وزیر خارجه وقت، برای دست برداشتن ایران از ادعای خود درباره بحرین تلاش می‌کرد. مصدق در پاسخ گفته بود: «با توجه به احساسات ملی موجود در باب این بخش باستانی از قلمرو ایران (جزایر بحرین که همیشه جزو استان فارس، شیعه‌مذهب و ایرانی الاصل بوده است) هیچ دولت ایرانی‌ای نمی‌تواند بدون یک دلیل مشخص دست از ادعای حاکمیت بر بحرین شسته یا در مورد آن کوتاه بیاید.»

در دوره محمدرضا شاه در دو برهه مسئله حاکمیت بر بحرین به‌صورت جدی مطرح شد. نخستین بار در زمان ملی شدن صنعت نفت، شرکت نفت بحرین نیز در فهرست شرکت‌های لایحه تقدیمی به مجلس در سال ۱۳۲۹ قرار داشت و به‌زعم دولت ایران، کوتاه کردن دست انگلیس از بحرین بخشی از فرایند ملی شدن صنعت نفت بود. برهه بعدی در پی دستگیری تعداد زیادی از ایرانیان در بحرین بود که منوچهر اقبال نخست‌وزیر وقت، در سال ۱۳۳۶ با تصویب لایحه جدید تقسیمات کشوری در مجلس، بحرین را به‌عنوان استان چهاردهم ایران دارای دو کرسی در مجلس معرفی کرد. مخالفت انگلستان با این لایحه با استقبال کشورهای غربی همراه شد.

موضع حاکمیتی ایران در سال‌های بعدی در اعتراض به سیاست‌های انگلستان و اعاده حق حاکمیت ایران بر بحرین ادامه داشت. با اعلام دولت انگلستان در ۱۳۴۶ مبنی بر تصمیم خروج نیروهایش از شرق سوئز تا سال ۱۳۵۰ و تلاش برای تشکیل امارات متصالحه با عضویت ده کشور از جمله بحرین، بار دیگر منازعات حاکمیتی ایران اوج گرفت. اما محمدرضا شاه توان مقابله با تهدیدهای انگلیس را در خود نمی‌دید و به بهانه گرفتن امتیاز مالکیت سه جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی تن به جدایی بحرین داد. او که بیان کرده بود اگر مردم بحرین مایل نباشند به کشور ما ملحق شوند هرگز به زور متوسل نخواهیم شد، با حکم قرار دادن دبیرکل سازمان

بهمن آهنگری: در تاریخ ایران رخدادی مانند نحوه جدا شدن بحرین سابقه نداشت؛ به عبارت دیگر، هرگز بدون شکست در جنگی بخشی از خاک ایران جدا نشده بود. برای اولین بار در دوران پهلوی اول بخش‌هایی از خاک ایران با اراده انگلیسی‌ها به افغانستان، عراق و ترکیه بخشیده شد تا پیمانی بین این کشورها به‌اتفاق ایران به نفع لندن علیه اتحاد جماهیر شوروی شکل گیرد؛ اما واگذاری بحرین به بیگانه یعنی رهاسازی نیمی از اقتدار ایران در خلیج فارس چیزی نبود که بتوان از آثار اجتماعی آن به‌سهولت گذشت. شکی نیست پذیرش این جدایی خدمتی در جهت منافع انگلیس بود. امپراتوری استعماری بریتانیا پس از کمک به شاه‌عباس صفوی برای اخراج پرتغالی‌ها از بندرعباس، به‌تدریج حضور خود را در خلیج فارس گسترش داد و از سال ۱۲۳۶ به بهانه مبارزه با دزدان دریایی و تحریم برده‌فروشی پایه‌های حضور مستقل خود در خلیج فارس را استوار کرد. در سال ۱۲۶۴ بریتانیا از شیخ محمدبن‌علی آل‌خلیفه برای بازرسی کشتی‌ها و مردم بحرین اجازه خواست. این اتفاق، دادخواهی شیخ محمد از والی فارس و پادشاه ایران برای راهی از مطامع استعماری انگلستان، ضمن اعلام تمکین به ایران را در پی داشت. بریتانیا با تصرف بحرین و برکناری شیخ محمد به این اقدام واکنش نشان داد و شیخ عیسی‌بن‌علی آل‌خلیفه، برادر شیخ مخلوع را بر سر کار آورد. حاکم جدید در عهدنامه‌ای با بریتانیا متعهد شد بدون اجازه این کشور با دولتی دیگر (ایران و عثمانی) وارد رابطه نشود و تنها نماینده بریتانیا در این کشور را به رسمیت بشناسد؛ عهدنامه‌ای که به‌صورت رسمی بحرین را تحت الحمايه انگلستان کرد.

تا پیش از کودتای ۱۲۹۹، ایران یازده بار برای بازگرداندن حاکمیت خود بر جزایر بحرین تلاش کرد و هر بار به علت مخالفت بریتانیا شکست خورد. در شهریور ۱۳۰۱ ایران بهای تمبر برای مرسوله‌های پستی به بحرین را برابر سراسر کشور معین کرد. در همان سال حزب نجات بحرین برای «استخلاص بحرین از عناصر اجنبی و الحاق آن به کشور اصلی» به رهبری شیخ عبدالوهاب زبانی (روحانی شیعه بحرینی) تشکیل شد. هم‌زمان در ۲۹ اسفند گروهی مشترک از نمایندگان وزارت خارجه و وزارت فواید عامه برای بازگرداندن حاکمیت ایران بر جزیره تشکیل شد.

محمدرضا شاه «جدایی بحرین» از ایران را تبریک گفت!



صدای ملت به هر زبانی شنیده می‌شود

می‌کنند، دلیل دیگری است که ایده جدایی از ایران در میان کردها مورد استقبال قرار نگرفته‌است. تاریخ نشان داده است که این حس وطن‌دوستی را می‌توان به بقیه اقوام ایران هم تعمیم داد. اگرچه احزاب و گروه‌های معاند و جدایی‌طلب هیچ‌گاه دست از تلاش برای مبارزه با ایران و جمهوری اسلامی برنداشتند اما تاریخ درگیرهای اندک سال‌های بعد از انقلاب با جدایی‌طلبان نشان می‌دهد اکثریت قاطع مردم هیچ‌گاه با آنها همراه نبوده‌اند.

فعالیت کومله و حزب دموکرات کردستان در مناطق کردنشین، عملیات تروریستی الحوازیه در خوزستان که چندی پیش هموطنان خوزستانی را به گلوله بستند و تحریکات پان‌ترک‌ها در مناطق ترک‌نشین اگرچه مستوجب مراقبت‌های ویژه است، اما بیش از آن همدلی و همگرایی مردمی است که هویت قومی خود را با ایرانی بودنشان پیوند زده‌اند. همین پیوند ناگسستنی میان اقوام ملت و حکومت موجب شده است هیچ‌گاه دولتمردان ایران مانند کشورهای نظیر ترکیه و عراق دست به خشونت سازماندهی شده علیه اقوام نزنند.

ترکیه و سوریه اگرچه هواداران اندک کومله و دموکرات در شهرهای مختلف از جمله سنندج، میروان، سقز، سرپل ذهاب و... در حضور در جمع مردم، شعارهای دیکته شده سرکردگان ضد انقلاب بر علیه جمهوری اسلامی را سر دادند اما با مقاومت مردم کردستان در مقابل این شعارهای انحرافی، ضد انقلاب راه به جایی نبرده است.

فیلیپ‌گ، کریستورک ایران‌شناس اهل هلند و رئیس مرکز مطالعات ایرانی دانشگاه گوتینگن در آلمان به درستی می‌نویسد که بیشتر کردهای ایران هیچ‌گونه علاقه‌ای به جدایی از ایران نشان نمی‌دهند و حتی ایده خودمختاری را نیز رد می‌کنند. داشتن تاریخ و فرهنگ مشترک با سایر اقوامی که در ایران زندگی

از ۴۵ صندوق مستقر در روستای سقز تنها ۳ صندوق به ستاد انتخابات برگشت. در مه‌باد عده‌ای مسلح، مانع از رأی دادن مردم و حضور آنها در حوزه‌های رأی‌گیری شدند. در سنندج چندین صندوق را به آتش کشیده بودند و به این ترتیب از انجام یک referendum آزاد در منطقه کردستان جلوگیری کردند و مردم را از ادای دین به اسلام محروم ساختند. اما این پایان کار نبود مردم کرد با همراهی ارتش و سپاه توانستند نیروهای معاند را از سرزمین مادری خود بیرون برانند و هر گونه زرمه جدایی‌طلبی در داخل را از بین ببرند. امروز هم با شدت گرفتن اختلافات قومی میان

گل‌نسا همتی: وقتی رادیو «صدای آزاد کردستان» بعد از انقلاب ۵۷ تحت پوشش خودمختاری مردم را به قیام علیه نظام اسلامی دعوت کرد هیأت اعزامی دولت به منطقه تلاش بسیار کرد تا از طریق مذاکره به شورش‌ها پایان دهد. در این ایام امام خمینی در دیدار گروهی از علمای کردستان با ایشان، ضمن واجب الهی دانستن وحدت تمامی اقشار ملت خطاب به آنان فرمودند: بر شما مأموران کردستان و علمای کردستان برحسب وظیفه ملی و شرعی است که اگر چنانچه آنجا نغمه‌ای از جهال یا از مفسده‌جوها در این امور بلند شد، بدانید که این از حلقوم اجانب است. آنها می‌خواهند این اختلافات را ایجاد کنند تا باز برگردند به حال اول منتها به فرم دیگر. علی‌رغم همه این رهنمون‌ها با نزدیک شدن زمان انجام «فراندم تعیین نظام سیاسی کشور» تلاش‌های گسترده‌ای از سوی احزاب چپ و التقاطی و شیوخ مرتجع برای جلوگیری از شرکت مردم در referendum صورت گرفت. در روز referendum صندوق‌های بسیاری را به آتش کشیدند و مردم را به گلوله بستند. به عنوان نمونه



دشمن ملت

مروری بر شکست توطئه‌های برنامه‌ریزی شده برای تجزیه ایران

تاریخی پررنگ‌ترین نقش در زمینه تحریک اقوام ایرانی به منظور جدایی طلبی از سوی سرویس‌های اطلاعاتی و وزارت خارجه کشورهای نظیر انگلستان، شوروی و آمریکا انجام می‌گرفت. در ادامه به سه نمونه از این اقدامات ناکام برای تجزیه مناطقی از ایران اشاره می‌کنیم.

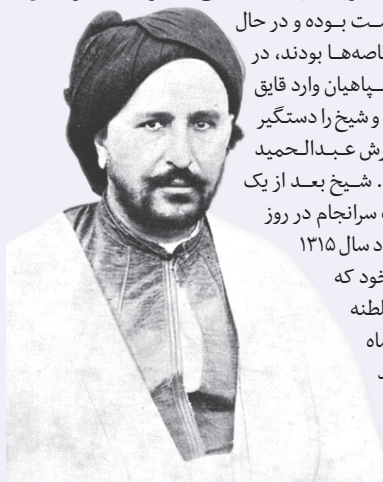
ابوالفضل قدیم آبادی: تاریخ معاصر ایران همواره صحنه تلاش‌های مهره‌گردان‌های خارجی برای ضربه زدن به منافع ملی و تمامیت ارضی ایران بوده است. در این بین برخی از سیاست‌های غلط شاهان ایرانی نیز مزید بر علت می‌شد. اما به گواهی اسناد و مدارک

شیخ خزعل

خیانت شیخ خزعل از همان روابط خانوادگی شروع شد. شیخ خزعل از قبیله عرب بنی کعب از تیره فرعی «محسن» و پسر سوم شیخ جابرخان نصرت‌الملک بود. از شیخ جابرخان چهار پسر باقی ماند: شیخ محمد، شیخ مزعل، شیخ سلیمان و شیخ خزعل که شیخ مزعل به‌عنوان جانشین پدر انتخاب شد. شیخ خزعل با تحریکات انگلیس وارد صحنه رقابت با برادر شد تا اینکه پس از ده سال روابط ظاهری با هم، در سال ۱۲۷۶ (ه.خ) توانست برادر خود را از پای درآورد و قدرت را در دست بگیرد و حاکم محمره (خرمشهر) و اضافات آن شود. شرکت نفت ایران و انگلیس برای پیشبرد اهداف خود یک‌سری قراردادها با سران بختیاری و شیخ خزعل منعقد کرده بود؛ از جمله در سال ۱۹۰۹ میلادی (۱۲۸۸ ه.خ) شرکت نفت قراردادی با شیخ خزعل منعقد و یک مایل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد پالایشگاه از او خریداری کرد. سال بعد، ساختن پالایشگاه شروع و سه سال بعد خاتمه یافت. به‌موجب قرارداد دیگری که شرکت با شیخ خزعل داشت، وی حفاظت ناحیه آبادان را در مقابل مبلغی که شرکت می‌پرداخت، عهده‌دار بود و همین امر باعث پیشرفت و روند رو به رشد کارهای این شرکت بود. اما حقیقت امر این بود که شرکت به جای آنکه در تقویت دولت مرکزی بکوشد و از دولت ایران ایجاد امنیت را در منطقه نفت‌خیز بخواهد، صلاح خود را در این دیده بود که با دادن رشوه دل‌خان‌های

بختیاری و سران متنفذ خوزستان مانند شیخ خزعل را به دست آورد تا هم از تجاوز احتمالی آنان به منطقه در امان بماند و هم دولت مرکزی ایران را ضعیف وانمود کند. در این بین، بعد از کودتای ۱۲۹۹ و قدرت‌گیری رضاخان، اختلافات او و شیخ خزعل وقتی که دکتر آرتور میلسپو مستشار آمریکایی، مالیات‌های عقب‌افتاده خوزستان را مطالبه کرد علنی شد. شیخ خزعل در واکنش به درخواست مالیات از سوی میلسپو اظهار کرد که دولت ایران بدهکار نیست و اصلاً رضاخان و میلسپو را به رسمیت نمی‌شناسد. در شهریور ۱۳۰۴ شمسی شیخ خود را آماده مقابله با دولت مرکزی کرد و همراه رؤسای قبایل عرب سوگند یاد کرد که تا لحظه مرگ از خود دفاع کنند. رضاخان برای تنبیه شورشیان به‌سوی خوزستان حرکت کرد. در این میان انگلستان برای حفظ منابع خود در ایران و نه حمایت از شیخ خزعل، در مورد رضاخان با شیخ مذاکراتی انجام داد. اما رضاخان در حمله به خوزستان شتاب بیشتری نشان داد و اظهار داشت قصد تجدیدنظر در تصمیم خود ندارد و در تنبیه شورشیان تأخیر بیشتر جایز نیست. رضاخان دریافته بود که با وجود خزعل در خوزستان، آرامش و امنیت در آن ایالت برقرار نخواهد شد و می‌باید نیروی نظامی قابل توجهی در آن منطقه مستقر کند؛ لذا قصد داشت که شیخ را به پایتخت منتقل کند. او ابتدا سعی کرد از طریق انگلیسی‌ها او را وادار به تسلیم کند.

مقامات ایرانی می‌دانستند که شیخ شب‌ها تا نزدیک سحر در کشتی تفریحی خود به عیش و نوش و می‌گساری با رقاصه‌های عرب سپری می‌کند. با توجه به امتناع او، با رهنمود محرمانه رضاخان به ژنرال زاهدی، در شب ۲۹ فروردین ۱۳۰۴، زمانی که خزعل و همراهانش همگی در قایق مست بوده و در حال خوش‌گذرانی با رقاصه‌ها بودند، در پی یک شبیخون، سپاهیان وارد قایق تفریحی خزعل شده و شیخ را دستگیر و به همراه پسرش عبدالحمید به تهران فرستادند. شیخ بعد از یک دوره پرفرازونشیب سرانجام در روز بیست و چهارم خرداد سال ۱۳۱۵ در منزل شخصی خود که همان باغ فخرالسلطنه بود به فرمان رضاشاه به دست چند تن از مأموران شهربانی به قتل رسید.

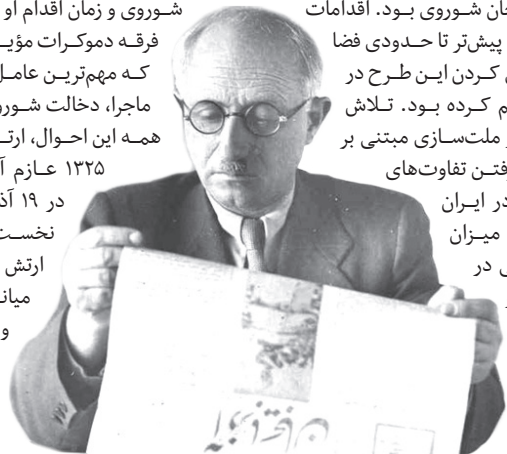


جعفر پیشه‌وری

فرقه دموکرات آذربایجان در شهریور ۱۳۲۴ توسط جعفر پیشه‌وری تشکیل شد. پیشه‌وری در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ با یورش به چند پادگان نظامی کنترل شهر تبریز را به دست گرفت و اعلام خودمختاری کرد. او دولت خودمختار آذربایجان را تشکیل داد و برای خود مجلس و ارتش درست کرد. عوامل بسیاری در آذربایجان توانست این بستر را برای پیشه‌وری هموار کند. رقابت قدرت‌های بزرگ در این هنگام وارد مرحله جدیدی شده بود. جنگ جهانی دوم به سال‌های پایانی خود نزدیک می‌شد و شوروی می‌رفت تا به‌عنوان یک ابرقدرت از درون این جنگ سر برآورد. پیش‌تر شوروی تلاش داشت حضور خود در مناطق شمالی ایران را برای دستیابی به چاه‌های نفت آن منطقه تثبیت کند. در دوره نخست‌وزیری ساعد این درخواست به شکلی آشکارتر بیان شد و از سوی حزب توده ایران و دیگر نشریات چپ‌گرا از جمله «روزنامه آذیر» به سردبیری پیشه‌وری مورد حمایت قرار گرفت؛ اما

دولت واگذاری این امتیاز را از دستور کار خارج کرد و شوروی‌ها را به مسیر دیگری برای دستیابی به این منابع تشویق کرد. این مسیر تلاش برای ضمیمه کردن آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی بود. اقدامات حکومت پهلوی پیش‌تر تا حدودی فضا را برای عملیاتی کردن این طرح در آذربایجان فراهم کرده بود. تلاش حکومت به‌منظور ملت‌سازی مبتنی بر نژاد با نادیده گرفتن تفاوت‌های قومی موجود در ایران روز‌به‌روز بر میزان شکاف‌های قومی در ایران می‌افزود و بر حس نابرابری قومی در مناطق مختلف ایران از جمله

آذربایجان دامن می‌زد. به‌این‌ترتیب، ایده‌های چپ با انگیزه‌های قومی ممزوج شد و از درون آن فرقه دموکرات آذربایجان بیرون آمد. روابط نزدیک پیشه‌وری با شوروی و زمان اقدام او در جهت تأسیس فرقه دموکرات مؤید این نظریه‌اند که مهم‌ترین عامل دخیل در این ماجرا، دخالت شوروی بوده است. با همه این احوال، ارتش در روز ۱۳ آذر ۱۳۲۵ عازم آذربایجان شد. در ۱۹ آذر طبق دستور نخست‌وزیر نیروهای ارتش از زنجان به طرف میانه، قافلانکوه و تبریز حرکت کردند. فرقه دموکرات به دریافت اسلحه



از شوروی دل خوش کرده بودند؛ و این در حالی بود که شوروی با به دست آوردن وعده امتیاز نفت شمال و عضویت سه وزیر توده‌ای در کابینه قوام دیگر انگیزه‌ای برای حمایت از پیشه‌وری و هوادارانش نداشت. مدت کمی پس از خروج ارتش شوروی از آذربایجان، با حرکت ارتش ایران به سمت تبریز در دسامبر ۱۹۴۶ اعضای کابینه حکومت فرقه دموکرات به شوروی متواری شدند. سرانجام قوای ارتش در بیستم آذر وارد میانه شد و در آستانه ورود به تبریز، پیشه‌وری و باقی‌مانده اعضای فرقه دموکرات شبانه این شهر را ترک کردند و به شوروی گریختند. پس از شکست خوردن پروژه روس‌ها و رها ساختن پیشه‌وری، ارتش ایران به منطقه بازگشت و با استقبال بسیار پرشور مردم آذربایجان روبه‌رو شد. کریستوفر سایکس که خود شاهد ماجرا بوده، می‌نویسد: «به‌جز در فرانسه سال ۱۹۴۴، در هیچ جای دیگر چنین شور و شوقی را در مردم ندیده بودم.»

قاضی محمد و تأسیس جمهوری مهاباد

حزب دموکرات کردستان ایران (به اختصار «حکا»)، حزبی سیاسی در تاریخ کردستان ایران است که در روز دوم آبان ۱۳۲۴ توسط قاضی محمد در شهر مهاباد تأسیس شد. شصت روز بعد از تأسیس (روز دوم بهمن‌ماه ۱۳۲۴) این حزب با استفاده از شرایط مناسب اشغال ایران توسط متفقین و با حمایت دولت شوروی در بخشی از خاک کردستان ایران (که در اشغال شوروی بود) حکومتی به نام دولت جمهوری کردستان



تشکیل داد که مورخین از آن به‌عنوان جمهوری مهاباد نام برده‌اند. وسعت این جمهوری تنها به چند شهر نزدیک مهاباد من جمله شهرهای بوکان، پیرانشهر، نقده، اشنویه، سقز و سردشت منتهی می‌شد؛ به همین دلیل بیشتر این حکومت را «جمهوری مهاباد» می‌خوانند. سران عشایر بزرگ منطقه همچون دهبکری، مکرکی‌ها در بوکان، منگور و شکاک‌ها در سایر شهرهای اطراف، این جمهوری را قبول نداشتند و حتی امیراسعد رئیس یکی از بزرگ‌ترین ایل‌های مکریان یعنی دهبکری‌ها، زیر سلطه این جمهوری نرفت و با آن مخالفت کرد. از طرفی دهبکری‌ها و خانواده ایلخانی‌زاده‌ها نیز در رقابت با قاضی محمد بودند و حتی زمانی که پرچم جمهوری مهاباد در قلعه سردار بوکان برافراشته شد، مدت زیادی طول نکشید که با مخالفت گروه‌های مختلفی از کردها در این شهر مواجه شد و آن را

از ساختمان این قلعه پایین آوردند. به‌جز معدودی از اهالی مهاباد و برخی از خاندان فیض‌الله بیگی بوکان، بقیه دل خونی از کردهای فرقه دموکرات کردستان و شخص قاضی محمد داشتند. این جمهوری تنها یازده ماه دوام آورد و علت آن خروج نیروهای شوروی به دلیل انعقاد قراردادی از جانب دولت وقت ایران با اتحاد جماهیر شوروی و بازپس‌گیری کردستان توسط نیروهای ایران بود. ارتش در ۱۶ آذر ۱۳۲۵ جمهوری مهاباد را سرنگون کرد و نخستین رهبر حزب دموکرات و رئیس‌جمهور وقت یعنی قاضی محمد را به همراه بسیاری دیگر (همچون حسن مازوجی) در میدان مرکزی شهر مهاباد به دار آویخت. اعدام‌های دیگری در سقز و سایر شهرها نیز صورت گرفت. سایر اعضای حزب نیز یا زندانی شدند و یا موفق شدند به خارج، به‌ویژه به مناطق کردنشین شمال عراق بگریزند. ▲

حمله به زبان فارسی مقدمه انفصال بحرین از ایران

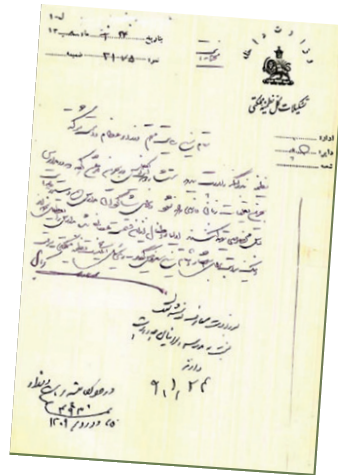
اسناد تاریخی به ما نشان می‌دهد که دولت انگلستان دست‌کم ۴۰ سال قبل از جدا کردن بحرین از ایران، به دنبال فارسی‌زدایی در مدارس این بخش ایران بودند



۲۴ اسفند ۱۳۰۸ / وزارت داخله
تشکیلات کل نظمیه مملکتی
دایره امنیه
محرمانه است / نمره ۲۱۷۵

مقام منبع ریاست محترم وزراء
عظام دامت شوکتہ

نظمیه بندر لنگه راپورت می‌دهد مستشار دولت انگلیس در بحرین قدغن کرده که در مدارس بحرین تعلیمات زبان فارسی داده نشود و برای شاگردان مدارس هم دستور داده است لباس مخصوص تهیه کنند. اولیاء اطفال از این قسمت عصبانی شده (و) مدارس را تعطیل نموده‌اند. اینک مراتب برای استحضار آن مقام منبع معروض گردید.
رئیس کل تشکیلات نظمیه مملکتی
سرتیپ محمد صادق کوپال



انگلیسی‌ها، هنگام جدا کردن بحرین از ایران، در اوایل دهه ۱۳۵۰، مدعی بودند که نقشی در این موضوع ندارند و بحرینی‌ها خود طالب استقلال هستند! موضوعی که اسناد تاریخی قویاً آن را رد می‌کنند.
آنچه در پی می‌آید، متن تلگرافی از نظمیه به وزارت کشور، در ۲۴ اسفند ۱۳۰۸ است؛ گزارشی که نشان می‌دهد انگلیسی‌ها، دست‌کم ۴۰ سال قبل از جدا کردن بحرین از ایران، به دنبال فارسی‌زدایی در مدارس این بخش از خاک کشور ما بوده‌اند؛ رویکردی که البته با مقاومت مردم بحرین و حتی تعطیل کردن مدارس از سوی آن‌ها همراه بود. متن این سند را مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی منتشر کرده است. ▲

چشم امید فرقه دموکرات به دستان دایی یوسف!



را مشاهده می‌نمایید که در دوازدهم فروردین ۱۳۲۵ تشکرنامه و اظهار ارادت و تاسف یک عده از شعرای فرقه دموکرات از این که ارتش سرخ آذربایجان را ترک می‌کند را منتشر کرده است. از آغاز انتشار روزنامه «آذربایجان»، خود جعفر پیشه‌وری نقش سردبیر را داشت و تلاش می‌کرد از ابزار روزنامه جهت تبلیغ ایدئولوژی سوسیالیستی و آرمان‌های دولت خودمختارش بهره‌برداری کند. از این رو او مقید بود حتماً سر مقاله روز را خودش بنویسد. ▲

نامه سید جعفر پیشه‌وری به مسکو هم نشان می‌دهد، رهبری فرقه از این بابت بسیار آشفته و نگران بود که پشتوانه خود را از دست می‌دهد. با این همه، تبلیغات سرتاسری فرقه و مطبوعات آن پر از شعر و غزل و نطق و تلگرام‌های پر از تشکر و امتنان از اشغال شوروی و ارتش آن بود که «ایران را از خطر جنگال فاشیسم» رها کرد و شرایط سر کار آمدن فرقه دموکرات را فراهم نمود! این تمجید و تعریف که همچون عشقی آسمانی تصویر می‌شد، حد و اندازه‌ای نداشت. در تصویر، صفحه نخست روزنامه آذربایجان

روزنامه آذربایجان ارگان رسمی فرقه دموکرات در شماره‌های متعددی با انتشار عکس و سخنرانی‌هایی از لنین و استالین و همچنین انجمن روابط فرهنگی شوروی در تبریز و نمایشگاه دائمی آن در تبریز، مقالاتی در خصوص انقلاب اکتبر روسیه و... به زبان فارسی و ترکی سعی می‌کرد محتوای سوسیالیستی را در آذربایجان تقویت کند. در میانه‌های فروردین ۱۳۲۵ در پی توافق تهران و مسکو و فشار روزافزون غرب بر شوروی، ارتش سرخ، آذربایجان و دیگر نقاط شمالی ایران را ترک کرد. طوری که در یک

برای مطالعه بیشتر



جدایی بحرین از ایران (بر پایه اسناد و مدارک)
مطهره سلیمی، فرزین سلیمی
ناشر: عصر مدرن | ۱۷۰ صفحه



فرقه دموکرات در سراب
رحیم نیکبخت، اصغر حیدری
ناشر: کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تعداد صفحه: ۳۴۴ صفحه



روند انفصال بحرین از ایران
علیرضا ذاکراصفهانی
ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی
تعداد صفحه: ۲۱۱ صفحه

جیران

ضمیمه هفتگی روزنامه قدس در حوزه تاریخ
صاحب‌امتیاز: مؤسسه فرهنگی قدس (وابسته به آستان قدس رضوی)
مدیر مسئول: ایمان شمسایی | سردبیر: امیر جلیلی‌نژاد
دبیر و ویژه‌نامه: بهزاد جامه‌بزرگی | صفحه‌آرا: علیرضا رحمانی
آدرس: مشهد، بلوار سجاد، نبش سجاد ۱
تلفن: (۹ خط) ۰۵۱ ۳۷۶۸۵۰۱۱
www.qudsonline.ir